

تبیین جامعه‌شناختی سیاسی نقش قدرتهای خارجی در کنشگری ژئوپلیتیکی گروه‌های تروریستی (مطالعه موردی منطقه بلوچستان ایران)

رسول افضل^۱، مرجان بدیعی ازناده^۲، حمیدرضا اله‌یاری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۷

چکیده:

در بحث از فعالیت گروه‌های تروریستی و شبه‌نظامی در ناحیه‌ی بلوچستان که صیغه‌ی کنشگری ژئوپلیتیک و گرایش‌ات بنیادگرایانه (ضدشیعی) دارند، نقش دولت‌های خارجی منطقه‌ای و فرمانتقه‌ای از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چون در فضای رقابتی یا خصمانه که پیرامون جمهوری اسلامی ایران در مقام یک قدرت منطقه‌ای با تمایلات غرب‌ستیزانه و ایدئولوژیک شیعی وجود دارد، بی‌ثبات جلوه دادن ایران و تهدید امنیت مرزهایش می‌تواند گامی در جهت تضعیف این کشور و تغییر احتمالی موازنه‌ی قوا به نفع خودشان باشد. سؤال اصلی تحقیق حاضر این است: قدرت‌های خارجی چه نقشی در کنشگری ژئوپلیتیکی گروه‌های تروریستی در بلوچستان دارند؟ فرضیه‌ای که متعاقب این سؤال مطرح می‌شود: قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانتقه‌ای از موقعیت ژئوپلیتیک خاص بلوچستان بهره‌برداری کرده و با حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم عمدتاً مالی، از تحرکات این گروه‌ها برای بی‌ثبات ساختن مرزهای ایران و ضربه زدن به منافع این کشور استفاده می‌کنند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که درهم‌تنیدگی مرزهای بلوچستان بین دو کشور ایران و پاکستان و همجواری آن با طالبان افغانستان، در کنار وضعیت اقتصادی نامطلوب و انزوای سیاسی و تبعیضات اجتماعی این ناحیه (که دارای اقلیت سنی است)، به قدرت‌های خارجی اجازه داده تا اغراض و هدف‌های خود را بهتر دنبال نمایند. روش تحقیق در مقاله‌ی حاضر، گردآوری اسناد و منابع موجود تاریخی و غیرتاریخی به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و سپس تحلیل داده‌های به دست‌آمده است.

واژگان اصلی: جمهوری اسلامی ایران، بلوچستان، تروریسم، قدرت‌های خارجی، امنیت.

مقدمه

در حدود پانزده میلیون نفر از جمعیت هشتاد میلیونی ایران، سنی مذهب هستند و بزرگترین اقلیت مذهبی این کشور به شمار می‌آیند. سنی‌ها که از نظر اقتصادی موقعیت چندان قوی‌ای ندارند، در مقایسه با سایر اقلیت‌ها توجه نسبتاً کمی را به خود جلب می‌کنند. این اقلیت در مناطق مرزی ایران، از بلوچستان در جنوب شرقی گرفته تا کردستان در غرب و خوزستان در جنوب غربی ایران متمرکز شده‌اند. شعله‌ور شدن تنش‌ها بین ایران و رقبای منطقه‌ای‌اش از جمله عربستان سعودی و درجه‌ای کم‌رنگ‌تر پاکستان، باعث شده است تا مسئله‌ی اقلیت سنی در ایران و رابطه‌اش با دولت مرکزی ایران از یک سو و جهان خارج از سوی دیگر، وارد مرحله‌ی تازه‌ای شود. این مسئله از یک سو به موقعیت ژئوپلیتیک ایران در مقام یک سرزمین وسیع و پهناور با فرهنگ متنوع قومی بر می‌گردد و از سوی دیگر در نظام سیاسی و ایدئولوژیک شیعی این کشور، ریشه دارد. در واقع به دلیل سرمداری ایران در جهان شیعه (و صاحب نفوذ در لبنان و یمن و عراق) و قدرت عربستان سعودی به عنوان بزرگ‌ترین مدافع سنی‌های جهان، عملاً روابط هر دو کشور تحت تاثیر قرار گرفته است که از جمله مهم‌ترین کانون‌های این اختلاف و رقابت، فعالیت گروه‌های نیابتی عمدتاً شبه‌نظامی است که برای هر دو کشور ایران و عربستان، مشکلاتی را ایجاد کرده‌اند. عربستان ایران را به حمایت از حوثی‌ها در یمن متهم می‌کند و ایران نیز دولتمردان و سیاستمداران سعودی را اسپانسرهای آشکار و پنهان گروه‌های جهادگرا، جدایی طلب و ضد شیعی می‌داند.

در این بین، گروه‌های شبه نظامی بلوچ که در استان سیستان و بلوچستان ایران فعالیت می‌کنند، عامل مناقشات زیادی بوده و هستند و ایران قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده، بریتانیا، پاکستان و عربستان سعودی را در کنار گروه‌های شبه‌نظامی مانند طالبان و القاعده، به پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم از این گروه‌ها متهم می‌کند (Hardy, 2010). با این که آمریکا و بریتانیا این اتهامات را رد می‌کنند، اما شواهد قوی بر اساس گزارش‌های رسانه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد که این کشورها و به ویژه ایالات متحده، مخفیانه از قومیت‌های شبه‌نظامی حمایت مالی می‌کند تا بدین وسیله بر دولت ایران را تحت فشار قرار دهد (Ur Rehman, 2014) تا در موارد اختلاف نظر اساسی، از جمله برنامه‌ی هسته‌ای ایران، این کشور را وادار به عقب‌نشینی یا باج‌دهی کند.

علاوه بر آمریکا و انگلستان، روابط ایران و عربستان سعودی نیز که از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز خصمانه بوده است و در این بین، کشور پاکستان به دلیل موقعیت جغرافیایی و همسایگی خود با ایران، عملاً صحنه‌ی جنگ نیابتی بین این دو کشور بدل شده است؛ چرا که گروه‌های

شبه‌نظامی تندوری سنی مانند لشکر جنگجوی^۱ یا گروه‌های شیعی مانند سپاه محمد پاکستان، در خاک این کشور به فعالیت مشغولند و روابط پیچیده‌ای با هر دو کشور ایران و عربستان سعودی دارند (Rehman, 2014). مقامات ایرانی بارها اظهار داشته‌اند که سازمان‌های اطلاعاتی عربستان سعودی به طور مستقیم از جندالله حمایت مالی کرده‌اند. این اتهامات به خصوص از سال ۱۳۸۵ که گروه جندالله در جریان چند عملیات بمب‌گذاری، ۱۸ تن از اعضای سپاه پاسداران کشته شدند.

چنان چه در مقاله‌ی حاضر خواهیم دید، عوامل متعددی باعث شده‌اند تا قدرت‌های خارجی بر کنشگری ژئوپلیتیک گروه‌های شبه‌نظامی در سیستان و بلوچستان که فعالیت‌های خود را تحت لوای تروریسم انجام می‌دهند، تاثیر بگذارند. این عوامل در وهله‌ی نخست به موقعیت ژئوپلیتیک ایران و درهم‌تنیدگی مرزهای بلوچستان این کشور با پاکستان بر می‌گردد. در واقع چندین طایفه‌ی بلوچ و نیز بسیاری از خانواده‌ها توسط مرزهای ایران و پاکستان به دو بخش تقسیم شده‌اند و این امر بر روابط آنها با یکدیگر و نیز بر مسئله‌ی مبادلات تجاری و کالا به کالا که اساس اقتصاد معیشتی آنها را تشکیل می‌دهد، تاثیر می‌گذارد. به همین دلیل است که جدایی طلبان این منطقه، ادعای بلوچستان بزرگ را مطرح می‌سازند که هم از ایران و هم از پاکستان جدا و در واقع یک کشور مستقل است. نتایج تحقیق ما نشان می‌دهد که وجود یک دولت شیعی نیرومند در ایران که منافع ملی و ایدئولوژیک خود را با جدیت دنبال کرده و در تلاش است تا موازنه را در منطقه به سود خود تغییر دهد، باعث شده است تا قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از وضعیت سیاسی - اجتماعی و مشکلات اقتصادی و فرهنگی حاکم بر سیستان و بلوچستان که اقلیت سنی قابل توجهی دارد، برای ضربه زدن به منافع ایران استفاده نمایند؛ چون وجود یک ایران بی‌ثبات که در مرزهای خود با معضلات متعددی روبروست عملاً به معنای به چالش کشیدن هژمونی این کشور به عنوان یک قدرت منطقه‌ای می‌باشد.

در مقاله‌ی حاضر، ما در ابتدا خواهیم کوشید تا با استفاده از روش توصیفی - تاریخی و اتکا به منابع کتابخانه‌ای، مفهوم تروریسم را به خصوص در معنایی فراتر از تعاریف کلاسیک و همیشگی آن، مورد بررسی قرار داده و آن را به عنوان یک چارچوب نظری برای تحقیق کنونی در نظر بگیریم. سپس برای ورود به فکت‌های موجود در باب موضوع، منابع ژورنالیستی و اینترنتی و رسانه‌ای را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و بعد از آن، به کمک روش تحلیل عقلایی، به تبیین جایگاه قدرت‌های خارجی در کنشگری ژئوپلیتیک گروه‌های تروریستی و شبه‌نظامی در سیستان و بلوچستان خواهیم پرداخت.

^۱ - Lashkar-e-Jhangvi

پیشینه‌ی تحقیق

بشیری و امیری (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «نفوذ و ظهور تروریسم و بنیادگرایان مذهبی در مناطق مرزی ایران (مورد مطالعه؛ مناطق مرزی شرق)»، به این مسئله پرداخته‌اند که با توجه به چهار دهه نفوذ قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در منطقه و گسترش آن به دیگر نقاط، رقبای ایران در منطقه و کشورهای غربی به تحریک گروه‌های تروریستی و بنیادگرایان در مرزهای ایران پرداخته‌اند تا از این طریق برای این کشور مشکل ایجاد نمایند؛ از جمله گروه‌های تروریستی و تکفیری در مرزهای شرقی ایران. مولفان عوامل مختلفی مانند رسانه‌ها، تفاسیر منفی از مذهب، معضلات فرهنگی و مشکلات اجتماعی و اقتصادی را نیز در به وجود آمدن این شکل از تروریسم، موثر می‌دانند.

شعبانی اصل و پاشایی هولاسو (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «شناسایی و اولویت‌بندی عوامل ژئوپلیتیکی موثر بر شکل‌گیری پدیده تروریسم در استان سیستان و بلوچستان با رویکرد فازی»، کوشیده‌اند تا به این سؤال پاسخ دهند که چگونه می‌توان عوامل ژئوپلیتیکی تاثیرگذار بر ظهور تروریسم در استان سیستان و بلوچستان را اولویت‌بندی کرد؟ مولفان، علاوه بر مسئله اقلیت مذهبی، دوری از مرکز و انزوای جغرافیایی، موج سلفی‌گری و افراط‌گرایی منطقه را نیز به عنوان یک عامل مهم مورد مطالعه قرار داده‌اند.

خالدی و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «تبیین ژئوپلیتیک و بنیان‌های تروریسم در سیستان و بلوچستان»، به این مسئله پرداخته‌اند که چگونه موقعیت جغرافیایی و انزوای سیستان و بلوچستان باعث شده تا ارتباطات برون‌مرزی ساکنان آن قوی شده و در نتیجه زمینه برای سوء استفاده قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراهم شود که ظهور حرکات تروریستی، از جمله نشانه‌های آن است.

ایزدی و دبیری (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «ارزیابی جغرافیای تروریسم در جنوب شرقی ایران»، عوامل طبیعی و انسانی (یا همان عوامل جغرافیایی) را زمینه‌ساز شکل‌گیری جریانات تروریستی و شرور در منطقه دانسته و فراتر از این عوامل درون‌زا و زیربنایی، از عوامل ژئوپلیتیکی به عنوان عوامل برون‌زا و روبنایی در همین رابطه نام برده‌اند.

اور رحمان^۱ (۲۰۱۴) در مقاله‌ای با نام «شورش بلوچ: پیوند ایران به پاکستان»^۲، در وهله‌ی نخست

1 - Ur Rehman

2 - The Baluch insurgency: linking Iran to Pakistan

به بیان مشکلات عدیده‌ی مردم سیستان و بلوچستان ایران که عمدتاً با بی‌ثباتی و درگیری‌های مسلحانه همراه هستند پرداخته و عدم توسعه‌ی فرهنگی و مذهبی را در بروز این مشکلات دخیل می‌داند. از سوی دیگر، هم دولت ایران و هم دولت پاکستان از معضل تروریسم مرزی رنج می‌برند و بنابراین بیم آن می‌رود که ادامه‌ی این روند به تیرگی روابط دو کشور منجر شود. مولف به این نکته اشاره می‌کند که گروههای شبه‌نظامی بلوچ پاکستانی، علاوه بر تهدید امنیت داخلی ایران، می‌توانند به کلید بقای طالبان در مرزهای ایران، پاکستان و افغانستان نیز بدل شوند.

کاکار^۱ و همکاران (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «روابط عربستان و ایران: مناقشات نیابتی و پیامدهای آن برای بلوچستان»^۲، به اختلافات موجود بین عربستان سعودی و ایران به ویژه در ارتباط با مسائل خاورمیانه پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند تا نشان بدهند که تنش موجود بین این دو کشور که از تضاد منافع آنها نشأت می‌گیرد، پیامدهای متعددی بر ناحیه‌ی حساس بلوچستان خواهد داشت. نوآوری مقاله‌ی حاضر در این است که بدون کمرنگ جلوه دادن عوامل داخلی در ظهور و گسترش تروریسم در بلوچستان، تلاش کرده است تا عوامل ژئوپلیتیک تأثیرگذار در این زمینه را از منظر فضای خصمانه و رقابتی که بین ایران و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وجود دارد، مورد بازنگری قرار داده و پیچیدگی و چندبعدی بودن این پدیده را گوشزد نماید.

چارچوب نظری

تروریسم را باید به صورت کلی به عنوان کاربرد خشونت سیاسی، تهدید اجتماعی یا به طور محسوس‌تر در مقام انواع حملات برنامه‌ریزی‌شده تلقی کرد که جملگی با جنگ نامتعارف در ارتباط هستند. بنابراین تروریسم را می‌توان در اغلب مواقع یک اقدام سازمان‌یافته و گروهی دانست که واجد استراتژی معین و مشخص است (محسنی، ۱۳۹۰: ۲۰۰). علاوه بر این می‌توان تروریسم را به صورت یک استراتژی سیستماتیک و مستمر در زمینه‌ی استفاده از خشونت متصور شد که به وسیله‌ی دولت‌ها و هم به وسیله‌ی گروههای سیاسی علیه دولت از طریق توسل به اعمال خشونت‌آمیز انجام می‌شود که هدف اصلی آن، ایجاد رعب و وحشت در فضای عمومی است (Rosie, 1987: 7). بنابراین باید بر این نکته تأکید نمود که عوامل تروریستی غیر دولتی از چه روش‌هایی استفاده می‌کنند تا ثبات سیاسی

1 - Kakar

2 - Saudi-Iranian relations; The proxy conflicts and implications for Balochistan

کشورها را تهدید کنند و این که در عوض دولت‌ها چه اقدامات پیشگیرانه‌ای را برای مقابله با آنها انجام می‌دهند (Shayan, 2020). در باب هدف و انگیزه نیز باید گفت که این دو مفهوم، برای درک تروریسم، کلیدی هستند؛ چون به قول هیگینز، «همه‌ی ما معتقدیم که برای یک تروریست، هدف استفاده از ترس یا نگرانی شدید برای وادار ساختن آماج اصلی خود به انجام رفتاری یا اتخاذ ایستارهایی است که با یک نتیجه سیاسی مطلوب ارتباط دارد» (محسنی، ۱۳۹۰: ۲۰۶).

از طرف دیگر، نباید تروریسم را در مقام یک گفتمان^۱، به موضوعی بی ارتباط با سایر عوامل به وجودآورنده‌ی آن تقلیل داد؛ یعنی عواملی مانند معضلات اجتماعی، مسائل سیاسی، وضعیت اقتصادی، جریانات فکری و غیره. به عبارت دیگر، تروریسم صرفاً یک عمل خشونت‌آمیز نیست، بلکه از منابع دیگری نیز تغذیه می‌کند که لزوماً عملی نیستند. علاوه بر این، تروریسم محصول واقعیات اجتماعی، سیاسی و ژئوپلیتیک است. اگر ما بر گفتمان تروریستی تاکید داریم، دلیل آن به ماهیت خود گفتمان بر می‌گردد که با گزینش نوعی طرز فکر (دانش)، بر برتری و ارجحیت قسمی از قدرت که از آن نشأت می‌گیرد و آن را شکل هم می‌دهد، اقدام کرده و به عبارت دیگر، آن را مشروع جلوه می‌دهد. پس گروه‌های اجتماعی که در اقلیت به سر می‌برند یا از لحاظ تاریخی آشکال محرومیت، تبعیض، دوری از مرکز یا عدم مشارکت در فرآیندهای تصمیم‌گیری را تجربه می‌کنند، ممکن است با روی آوردن به تروریسم، هژمونی^۲ مرکز را به چالش کشیده و آن را بی‌ثبات کنند (Jackson, 2009: 66-68).

جکسون^۳ که به او اشاره شد، در مورد علل تروریسم جدید، عوامل کلی زیر را دخیل می‌داند:

(۱) شرایط زمینه‌ای (یا بسترها)؛

(۲) عوامل در سطوح مختلف خرد و کلان؛

(۳) عوامل تاثیرگذار از بالا به پایین؛

(۴) عوامل چندگانه (Jackson, 2009: 72).

جکسون دیدگاه‌های سستی راجع به تروریسم را که دارای اولویت‌بندی هستند و معمولاً تک‌عاملی محسوب می‌شوند را رد کرده و از تنوع عوامل اقتصادی، مذهبی و اجتماعی در کنار عوامل سیاسی صحبت می‌کند. بنابراین تروریسم نمی‌تواند تنها واجد یک عامل واحد باشد. بر طبق این استدلال، اگر گروه‌های جندالله و جیش‌العدل ادعا دارند که تبعیض اقتصادی با زمینه‌های سیاسی و مذهبی از جانب

1 - Discourse

2 - Hegemony

3 - Jackson

دولت مرکزی ایران باعث شده است تا آنها دست به فعالیت‌هایی بزنند که خودشان تروریستی تلقی نمی‌کنند، اینجا ما فقط با صورت دیگری از تروریسم مواجهیم که اهداف و انگیزه‌های متفاوتی دارند؛ اما در عمل دوباره به همان اقدامات خشونت‌آمیز و بی‌ثبات‌کننده متوسل می‌شود (Shayan, 2020).

نکته‌ی دیگری که نباید از آن غافل شد، به نقش دولت‌ها در اشاعه‌ی تروریسم بازمی‌گردد که در دو شکل مستقیم و غیر مستقیم (تحت حمایت) انجام می‌شود و معمولاً برای مشروع جلوه دادن کار خود، به زمینه‌ها و اوضاع سیاسی ارجاع می‌دهند (Shayan, 2020). علاوه بر این، باید بین سطوح مختلف حمایت دولتی از گروه‌ها و جریانات تروریستی نیز تفاوت قائل شد؛ برای مثال، قدرت‌های محلی و منطقه‌ای در حمایت خود از تروریسم، لزوماً دارای اهداف مشترک با قدرت‌های فرمانطقه‌ای نیستند و از طرف دیگر، روش‌های یکسانی را برای حمایت و تامین منافع گروه‌های تروریستی به کار نمی‌برند. اینجا تاکید بر منطقه و بُعد منطقه‌ای تروریسم و حمایت از تروریسم، ضروری به نظر می‌رسد؛ چرا که اگر تروریسم را قبل از هر چیز، تهدیدی برای امنیت و ثبات در نظر بگیریم، بنابراین آن چه که ضامن روابط و مناسبات منطقه‌ای در کوتاه‌مدت و بلندمدت خواهد بود، امنیت حاکم بر این روابط و مناسبات است. به همین دلیل، عده‌ای از صاحب‌نظران در بحث از تروریسم، از نظریه‌ی مجموعه یا مجموعه‌های امنیتی نام برده‌اند، یعنی «مجموعه‌ای از واحدها که در آنها فرآیند عمده امنیتی کردن و غیر امنیتی کردن یا هر دوی آنها آن اندازه در هم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل شود» (بهادرخانی، ۱۴۰۰: ۱۶۹). روابط موجود بین دولت‌ها در یک منطقه‌ی جغرافیایی یا اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک مانند خاورمیانه نیز از سطوح یکسانی برخوردار نیست؛ بلکه در یک رابطه‌ی بین‌الادھانی^۱، ما با سطوح خصومت، رقابت و دوستی بین این دولت‌ها مواجه هستیم. تک تک این عناصر می‌توانند زمانی که گروه‌های تروریستی منافع آنها، دوستان آنها، رقبا یا دشمنانشان را به خطر می‌اندازند، عکس‌العمل‌های متفاوتی اتخاذ نمایند. همین امر در باب دولت‌ها و قدرت‌های فرمانطقه‌ای که ظاهراً در منطقه حضور جغرافیایی ندارند اما دارای تاثیرگذاری هستند، صادق می‌باشد و این مسئله‌ای است که در بحث از نفوذ دولت‌های خارجی (منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای) بر کشگری ژئوپلیتیک گروه‌های تروریستی بلوچستان، حائز اهمیت ویژه‌ای می‌باشد که به آن خواهیم پرداخت.

¹ - Intersubjectivity

زمینه‌ها و بستریهای جغرافیایی، تاریخی و قومیِ ظهور گروه‌های تروریستی در منطقه‌ی

سیستان و بلوچستان

بلوچ‌ها به گروهی از فرقه‌ی اهل سنت که عمدتاً در استان سیستان و بلوچستان در منطقه‌ی جنوب شرقی ایران و مناطق جنوب غربی پاکستان و افغانستان قرار دارند، اطلاق می‌شود. سیستان و بلوچستان که با چالش‌های اقلیمی، جغرافیایی و اقتصادی متعددی مواجه است در حالی از جمله بزرگترین مناطق ایران محسوب می‌شود که در یکی از خشک‌ترین و دورترین مناطق واقع شده است. این استان مدتهاست که از توسعه‌نیافتگی و عدم رسیدگی دولتی در امر سرمایه‌گذاری به ویژه در بخش خصوصی رنج می‌برد و به دلیل نزدیکی به پاکستان و افغانستان، قاچاق کالا به یک منبع درآمد مهم برای بسیاری از ساکنان آن تبدیل شده است (Khajehpour, 2014). نباید فراموش کرد که در طول تاریخ ایران، قوم بلوچ در معرض تبعیضات مختلف بوده و به عنوان یک اقلیت، از نظر اجتماعی به حاشیه رانده شده‌اند. به عنوان مثال، در زمان سلطنت رضا شاه، استفاده‌ی انحصاری از زبان فارسی که قبلاً اکثریت به آن صحبت می‌کردند، ترویج پیدا کرد. این ابتکار عمل با برنامه‌ی یکسان‌سازی زبانی تکمیل شد که از نظر مقامات سیاسی به عنوان وسیله‌ای برای مدرن‌سازی مراکز شهری ایران تلقی می‌شد. این سیاست‌ها توسط محمدرضا شاه ادامه یافت که سازوکارهای تقویت شده‌ی دولتی را برای تقویت وحدت ملی و ایجاد کنترل بر همه اعمال کرد. افزایش درآمد نفتی، گسترش نفوذ زبان در حوزه‌ی اقلیت‌ها را در سرتاسر ایران تقویت کرد. به طور خلاصه، زبان به عنوان یک عنصر فرهنگی مهم، در فرآیند هویت‌سازی در ایران نقش بارزی داشته است. سیاست‌های طرفداری از زبان فارسی توسط شاهان پهلوی، به شدت بر فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و آموزشی برای اقلیت‌ها و از جمله بلوچ‌ها تأثیر گذاشت. با وجود این، پهلوی‌ها که نظامی سکولار محسوب می‌شدند، علی‌رغم تأکید بر هویت زبانی و فرهنگی فارسی، به طور فعال به تبلیغ تشیع نپرداختند. این در حالی است که از زمان انقلاب اسلامی تا به امروز، هویت اجتماعی ایرانی - اسلامی با تأکید بر تشیع و ارزش‌های شیعی بازتعریف و بر آن تأکید شده است. بنابراین در کل می‌توان چنین نتیجه گرفت که اختلافات مذهبی، قومی در کنار توزیع نابرابر منابع اقتصادی و اجتماعی، تضادهای بین شیعه و سنی را تشدید کرده است که مورد استان سیستان و بلوچستان را باید مثال بارزی در این زمینه دانست. در همین رابطه، می‌توان به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس ایران در مورد گستره‌ی فقر مطلق در استان‌های مختلف ایران در فاصله‌ی بین اسفند ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۶ اشاره کرد: در حالی که استان سیستان و بلوچستان دومین استان بزرگ ایران است،

با این حال بالاترین سطوح فقر مطلق در این استان وجود دارد؛ نرخ فقر استان در مناطق روستایی ۳۴,۴ درصد و در منطقه‌ی شهری، ۴۲,۲ درصد است. ضمناً در سال ۱۳۹۵، حدود ۴۵ درصد از جمعیت استان در زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کردند؛ به این معنا که قادر نبودند از پس تامین غذا در سطح معیشتی حداقل ۲۱۰۰ کالری در روز برآیند (تحقیقات مرکز مجلس شورای اسلامی ایران، ۱۳۹۵؛ Shayan, 2020).

ایدئولوژی گروه‌های تروریستی بلوچستان

مهمترین گروه‌های نظامی سنی در بلوچستان از نظر ترتیب زمانی عبارتند از: گروه منع^۱، حزب فرقان، سپاه رسول الله، جندالله، سپاه صاحبه ایران، گروه موسوم به جیش الحسین، جیش العدل، حرکت انصار ایران و جیش النصر. به استثنای جندالله، اطلاعات قابل اعتماد و جامعی درباره این گروه‌های نظامی وجود ندارد. این گروه‌ها با افراطیون پاکستان و افغانستان بویژه سپاه صحابه و لشکر جنگجوی مرتبط هستند. همه‌ی آنها در اقدامات خشونت‌آمیز علیه ایران دخیل بوده‌اند. در مورد ایدئولوژی این گروه‌های رادیکال سنی در جنوب شرقی ایران، آنچه روشن است این است که ما هیچ منبع الهام بخشی در اختیار نداریم. ایده‌های آنها مبتنی بر تحولات رادیکال در دیوبندیس^۲ همچون سلفی‌گری، اهل حدیث و وهابیت است (پیری و دورانی، ۱۳۹۱). در حالی که برخی اسلام‌گرایان، بویژه اқشار تحصیل‌کرده‌ی شهری، تحت تاثیر اخوان المسلمین و جماعت اسلامی هستند، نفوذ اسلام‌گرایان هنوز محدود به این حوزه است. تا حدود زیادی این گروه‌های شبه‌نظامی نسبت به جریان اصلی اسلام‌گرایان یعنی اخوان المسلمین و جماعت اسلامی که از دید آنها بدعت‌گذار و سازش‌گرا محسوب می‌شوند، دشمن می‌باشند (Roy, 1989: 36).

شبکه‌های نهادی رادیکال دیوبندی نقش مهمی در حمایت و تبلیغ فعالیت‌های افراطی جهادی ایفا می‌کنند. فرهنگ انتحاری که با قدرت در پاکستان و افغانستان ایجاد شده نیز نقش مهمی در این زمینه ایفا کرده است. تحت تاثیر همین شبکه، نهادهای آموزشی به ویژه مدارس دیوبندی که زیر چتر شبکه‌ی مدرسه وفا المدارس العربیه در پاکستان فعالیت می‌کنند، به جنوب شرق ایران به خصوص بلوچستان نیز کشانده شده‌اند. مدارس دیوبندی در شبه‌قاره‌ی هند منبع اصلی الهام برای مولوی‌ها و

¹ - Moneem

² - Deobandism

مقامات مذهبی بلوچستان از دهه‌ی ۱۹۲۰ بوده‌اند. با این حال، این یک ایده‌ی ساده‌انگارانه است که شبکه‌های دیوبندی را یکسان و ایستا فرض کنیم. بخش‌های بزرگی از دیوبندی‌ها سستی، آرام و محافظه‌کار هستند. آنها تمایلی به پیوستن یا حمایت از فعالیت‌های سیاسی رادیکال برای به چالش کشیدن نهادهای سیاسی موجود ندارند (Noraiee, 2015:79) و ترجیح می‌دهند در فضای فرهنگی بسته و سنتی، به حیات خود ادامه دهند.

اکثر دیوبندی‌های نظامی در پاکستان فعالیت‌های فرقه‌ای خود را از دهه‌ی ۱۹۸۰ آغاز کرده‌اند و در مقابل انقلاب ایران و در واکنش به ظهور نظام شیعی شکل گرفتند. از آن زمان دیوبندی‌های نظامی همچون سپاه صحابه‌ی پاکستان، لشکر جهنگوی، جیش‌المحمد و اخیراً طالبان پاکستان و تا حدود کمتری نیروهای اهل حدیث پاکستانی لشکر طیبه که اکنون با عنوان جماعت الدعوه شناخته می‌شود، مهمترین نیروهای الهام‌بخش گروه‌های سیاسی ضد شیعی در جنوب شرق ایران محسوب می‌شوند. ظهور طالبان در دهه‌ی ۱۹۹۰ تا حدود زیادی موقعیت دیوبندی‌های رادیکال را تقویت کرده و بعد سیاسی روشن‌تری به آنها داد. طالبان افغانستان، امارت اسلامی جاه‌طلبانه‌ای را به عنوان استراتژی سیاسی جدید، به اهداف فرقه‌ای گذشته‌ی دیوبندی اضافه کردند. درحالی که خشونت و فعالیت‌های فرقه‌ای شاخه‌ای برای طالبان و متحدان دیوبندی تعریف می‌شود، با وجود این شواهدی از بمب‌گذاری انتحاری توسط این گروه‌ها قبل از حمله‌ی ناتو - آمریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان مشاهده نمی‌شود (Noraiee, 2015: 80).

از دهه‌ی ۱۹۸۰ و از طریق همین شبکه‌ها، جهادی‌های بلوچ، در جهاد افغانستان، یعنی همان جایی که در آن آموزش نظامی دیدند، مشارکت کردند. برخی از این جهادی‌ها - از جمله عبدالرب سیدزاده و موسی دمانی - کشته شدند. دیگران به بلوچستان برگشته و نسخه‌ی جدیدی از فعالیت‌های افراط‌گرایانه با جاه‌طلبی‌های سیاسی روشن‌تری در پیش گرفتند و بدین طریق به حیات خود ادامه دادند.

تاثیرگذاری نیروهای خارجی بر گروه‌های تروریستی

ایران به عنوان بخشی از واکنش پیش‌فرض‌مانند خود نسبت به هرگونه مخالفتی اعم از شورشی، تروریستی یا موارد دیگر، معمولاً معتقد است که گروه‌های اپوزیسیون با ایالات متحده یا سایر دشمنان خارجی ارتباط دارند. به گفته مایک وارنار^۱، ظهور و ادامه‌ی بقای جمهوری اسلامی در روایات ایرانی

^۱ -Maike Warnaar

ریشه دارد که پیوسته به عنوان «مقاومت» و سرپیچی از قدرت‌های خارجی که قرن‌ها در امور داخلی ایران مداخله کرده و تلاش داشته‌اند تا در آن نفوذ داشته باشند، نمود پیدا می‌کند (Warnaar, 2011: 8).

به عنوان بخشی از این روایت، ایران مکرراً هرگونه مخالفت سازمان‌یافته داخلی را به دستکاری، دخالت یا حمایت مستقیم از سوی قدرت‌های غربی و همپیمانان آنها متهم می‌کند؛ زیرا آنها از گروه‌های فوق‌الذکر برای معکوس کردن پیشرفت جمهوری اسلامی و بازگرداندن نفوذ غرب به ایران و به منطقه، استفاده می‌کنند. به گفته‌ی وارنار، هر چه یک جنبش اپوزیسیون تهدید بیشتری برای وضعیت موجود ایران باشد، تلاش بیشتر برای مرتبط کردن آن جنبش مخالف با نفوذ غرب، بیشتر خواهد بود. همانطور که دانیل بایمن^۱ اشاره می‌کند، بی‌اعتبار کردن سازمان‌های مخالف، در مورد اقدامات خشونت‌آمیز تروریستی و نیز شورش‌ها، مورد استفاده واقع می‌شود (Byman, 2013). با وجود این، همانطور که در ادامه نشان خواهیم داد، این تاکتیک جمهوری اسلامی بدون پشتوانه‌ی میدانی نیست و اقدامات کشورهایی همچون عربستان، ایالات متحده‌ی آمریکا و پاکستان، نشانگر حمایت آشکار این گروه‌ها از سازمان‌های تروریستی در داخل مرزهای ایران است.

اتحاد نانوشته‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا و جندالله

حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در مناطقی که از قبل دارای شرایط خاص و موقعیت پیچیده‌ای هستند می‌تواند به راحتی زمینه‌ساز ناامنی باشد (خالدی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۵۵). بهترین مثال، ناامنی نسبی در مرزهای شرقی و جنوب شرقی ایران در زمان اشغال افغانستان توسط آمریکا بوده است. در ارتباط با پاکستان نیز باید گفت که ایجاد تنش‌های فرقه‌ای (بلوچ و فارس) و مذهبی (شیعه و سنی)، تبلیغ ایران‌هراسی و نیز استفاده‌ی ابزار از سازمانها و گروه‌های تروریستی فعال در منطقه، از جمله راهکارهایی هستند که آمریکا به جهت تضعیف ایران انجام می‌دهد. رابطه‌ی جندالله با آمریکا را باید در این چارچوب مورد بررسی قرار داد. شکل‌گیری اولیه‌ی فعالیت‌های جندالله با دوره‌ای از خصومت شدید بین ایالات متحده و ایران مصادف شد و توجه آمریکا به این گروه تروریستی و حمایت از آن توسط مقامات این کشور، توجه رسانه‌ای برای این گروه نیز ایجاد کرد. جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، در سخنرانی معروف خود در سال ۲۰۰۲، ایران را بخشی از «محور

^۱ -Daniel Byman

شرارت»^۱ نامید. همانطور که ماریا رایان^۲ استدلال می‌کند، تعیین جایگاه ایران توسط بوش به عنوان محور شرارت، تا حد زیادی دستورالعمل تهاجمی این کشور را روشن کرد. بنابراین و با توجه به چنین اتهام‌زنی‌ای، ایران حق دارد که استفاده‌ی جندالله از این سخنان را حمایت تلقی کند. بعد از حمله‌ی ۲۰۰۳ آمریکا به عراق، بخش مهمی از همین رسانه‌ها و نیز تحلیل‌های دانشگاهی، به حمله‌ی مذکور به عنوان باز کردن دروازه‌ی حمله به ایران و خلع رهبری جمهوری اسلامی از طریق توسل به زور، نگاه کردند (Ryan, 2016: 55).

در میان تنش‌های فزاینده، نشت‌های اطلاعاتی اسناد داخلی دولت بوش از ژانویه‌ی ۲۰۰۶ به بعد، طرح احتمالی ایالات متحده برای حمله به ایران را بیشتر نشان داد. ایالات متحده از ترکیه در مورد استفاده از پایگاه‌های هوایی برای حمله به ایران، استقرار مین‌روب‌ها در خلیج فارس و استقرار دو ناو هواپیمابر در فاصله‌ی نه‌چندان دور از خاک ایران، درخواست کرد. علاوه بر این، معاون رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، چنی^۳، بارها اعلام کرد که «همه‌ی گزینه‌ها روی میز هستند». همچنین گزارش‌هایی منتشر شد مبنی بر این که ارتش و سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا برنامه‌هایی را برای حملات هوایی گسترده و همچنین تبانی احتمالی با گروه‌های مخالف در داخل ایران طراحی می‌کنند.

با طرح‌های ادعایی ایالات متحده برای سرنگونی رهبری ایران، جندالله از سطوح بی‌سابقه‌ای از افشاگری ناشی از تحقیقات رسانه‌ای جهانی از این گروه در ارتباط این گروه با ایالات متحده، بهره برد. در فوریه‌ی ۲۰۰۷، ساندی تلگراف^۴ لندن ادعاهای ایران در مورد حمایت ایالات متحده از گروه‌های تروریستی داخل ایران و به ویژه گروه‌های تروریستی جنوب شرق را بررسی کرده و مدعی شد که کارمندان سیا و وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحده، ادعاهای ایران به خصوص در رابطه با جندالله را تأیید می‌کنند (Hersh, 2006). تلگراف هفته‌ی بعد با پاسخ‌های سرمقاله‌ای به مقاله‌ی اصلی، این ادعا را برجسته کرد. گزارش تلگراف در واقع در سال ۲۰۰۷ برای جندالله تبلیغ گسترده‌ای بود و چند ماه بعد، در آوریل، ای بی سی نیوز^۵ گزارش تلگراف را با استناد به منابع اطلاعاتی پاکستان و ایالات متحده تأیید نمود. در عرض چند روز، داستان ای بی سی نیوز، توجه

^۱ -Axis of evil

^۲ -Maria Ryan

^۳ - Cheney

^۴ - Sunday Telegraph

^۵ - ABCNews

جهانی را به خود جلب کرده و توسط دیگر گروه‌های رسانه‌ای، از جمله پرس تراست آو ایندیا^۱ و بی بی سی^۲، تکرار و بررسی شده. در ژوئیه ۲۰۰۸ سیمور هرش^۳ توانست سیاست دولت بوش در قبال ایران را که شامل عملیات‌های مخفی در داخل خاک این کشور بود و توسط سازمان سیا به فرماندهی عملیات ویژه مشترک و حمایت مالی از گروه‌های مخالف جندالله در بلوچستان، مجاهدین خلق (مجاهدین خلق) مستقر در عراق و حزب «برای زندگی آزاد» در کردستان و پژاک که در مرز خوزستان با عراق فعالیت می‌کرد، افشا کند. این عملیات با هزینه‌ی ۴۰۰ میلیون دلار برای بی ثبات کردن رژیم و تضعیف برنامه‌ی هسته‌ای وی انجام شده بود. یک سال بعد، در سپتامبر ۲۰۰۹، ژنرال دیوید پترائوس^۴ مجوز گسترش آن را صادر کرد اقدامات نظامی مخفیانه در میان سایر کشورها، از جمله ایران را صادر کرد. به گزارش نیویورک تایمز، به نظر می‌رسد دستور محرمانه‌ی پترائوس در ارائه‌ی مجوز برای عملیات ویژه در ایران، به احتمال زیاد برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد برنامه‌ی هسته‌ای این کشور یا شناسایی گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی که ممکن است برای یک حمله‌ی نظامی در آینده مفید باشند، انجام شده است (Christensen, 2011: 49). اما در نوامبر ۲۰۱۰ آمریکا در تلاش برای مقابله با اتهامات و ادعاهای وزارت امور خارجه‌ی ایران، سرانجام جندالله را به عنوان یک «سازمان تروریستی» معرفی کرد. عده‌ای از صاحب‌نظران، این امر را تلاش برای اثبات حسن نیت آمریکا نسبت به ایران تلقی کردند؛ هر چند بسیاری از مقامات ایرانی معتقدند که این، فقط یک گام ناچیز از جانب دولت آمریکا به شمار می‌آید.

توصیف ایران از جندالله به عنوان عروسک دست‌نشانده‌ی ایالات متحده، ثابت و مستدل بود و پس از تایید رسانه‌های مختلف بین‌المللی، یک ماه بعد جندالله اولین حمله‌ی تروریستی خود را انجام داد. با ادامه‌ی عملیات جندالله، رسانه‌ها محتوای بیشتری درباره‌ی این گروه تروریستی تولید کردند و به طور خاص این امر را بررسی کردند که آیا و چگونه از حمایت ایالات متحده برخوردار است. علاقه به این ارتباط تا حدی باعث شد تا دن راتر^۵، یکی از برجسته‌ترین و مشهورترین روزنامه‌نگاران در سراسر جهان، یک بخش سی دقیقه‌ای درباره‌ی جندالله تهیه کند که شامل مصاحبه‌های رو در رو با عبدالمالک ریگی بود. زمانی که تلگراف لندن و ای بی سی نیوز مقاله‌هایی را در تایید ادعاهای ایران

1- Press Trust of India

2- BBC

3- Seymour Hersh

4- David Petraeus

5- Dan Rather

مبنی بر حمایت امریکا از گروه‌های تروریستی در مرزهای جنوب شرقی کشور متشکر کردند، رسانه‌های دولتی ایران نیز این امر را به‌عنوان اعتراف عملی و دوفاکتو^۱ به حمایت ایالات متحده از جندالله تلقی کردند (Ommani, 2007). ایران همچنین پس از حملات اکتبر ۲۰۰۹، ژوئیه ۲۰۱۰ و دسامبر ۲۰۱۰، مجدداً بر پیوندهای ایالات متحده و جندالله تأکید کرد. در بُعد دیپلماتیک نیز رئیس جمهور وقت کشور، محمود احمدی نژاد، از سازمان ملل درخواست کرد که ایالات متحده را به دلیل حمایتش از جندالله توییح کند (Lynch, 2010).

تحلیل‌ها نشان می‌دهد که جندالله خود را با کمک‌های مالی و حمایت در صحنه‌ی بین‌المللی حفظ کرده است. در داخل خلیج فارس، افزایش توجه رسانه‌ها به تبلیغ جندالله در کشورهای برجسته‌ی سنی کمک کرد؛ جایی که جندالله توانست از افراد و جوامع بلوچ در کویت، قطر و امارات متحده‌ی عربی، کمک مالی دریافت کند. در خارج از خاورمیانه نیز توجه به این گروه بیشتر شد. کمک مالی و حمایت بیشتر جمعیت بلوچ قابل توجه در کشورهایمانند ایالات متحده، اروپا، اسکاندایناوی و استرالیا وجود دارد و افراد متعلق به این جماعات، به عنوان منابع مالی و حمایتی جندالله ارزیابی شدند. از طریق افشای جریان اصلی جندالله در مقابل رسانه‌های بین‌المللی که با کاوش در ارتباط بین قدرت‌های غربی و شورش تقویت شد، جندالله اساساً تبلیغات رایگان و چهره‌ای را به دست آورد تا حمایت بیشتری در میان حامیان احتمالی به دست آورد (Conan, 2009).

عربستان و حمایت از گروه‌های تروریستی در منطقه‌ی سیستان و بلوچستان

میزان نفوذ ایدئولوژیک عربستان در ایران را باید به سال‌ها بعد از وقوع انقلاب اسلامی مربوط دانست؛ چرا که تا قبل از وقوع این رخداد بزرگ تاریخی، عربستان از سیاست منسجمی در قبال ایران، به خصوص در ارتباط با مسئله‌ی اقلیت سنی این کشور، نداشت و حمایت‌های وی از این اقلیت‌ها غالباً به کمک‌های مالی، آن هم به روحانیون خاص سنی محدود بود (Faramarzi, 2018). هدف عربستان در وهله‌ی نخست نه گسترش وهابیت در داخل مرزهای ایران، بلکه حفظ مذهب اهل سنت از یک سو و برقراری تعادل با شیعیان از سوی دیگر، بوده است. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران که به دلیل خصلت انقلابی، استعمارستیز و جهانشمول خود بر ایده‌ی صدور انقلاب همراه با حمایت از مستضعفان (به خصوص اقلیت‌های شیعی) تأکید می‌کرد، از

^۱- De facto

همان آغاز به منظور دسترسی شیعیان عرب به کانال‌ها و شبکه‌های عرب‌زبان، هزینه کرده است؛ در حالی که برخلاف جمهوری اسلامی ایران، عربستان به تازگی شروع به استفاده از شبکه‌های تلویزیونی برای تبلیغات ایمانی خود در ایران کرده است. گروه‌های مختلف اسلام‌گرای سنی در ایران استراتژی‌های متفاوتی را در قبال ریاض و تهران به کار می‌گیرند. اخوان‌المسلمین، مکتب دیوبندی و اشعری که بر خشونت‌پرهیزی و مدارا تأکید می‌کنند، تمایل دارند که از تنش‌های منطقه‌ای گروه‌های جهادی که هر دو دولت ایران و عربستان سعودی را بیشتر تحت تاثیر تحولات منطقه‌ای قرار می‌دهند پرهیز کرده و در نتیجه کمتر با جهادگرایان همذات‌پنداری می‌کنند.

در رابطه با نقش عربستان در کنشگری ژئوپلیتیکی گروه‌های تروریستی بلوچستان، باید به بسترسازی‌های این کشور در جهت توسعه‌ی وهابیت در منطقه توجه داشت که نزدیک به شصت سال است با جدیت دنبال می‌شود (بهادرخانی، ۱۴۰۰: ۱۸۲) و هدف از آن، برهم زدن نظم موجود در اسلام است که عمدتاً از طریق احداث مراکز علمی توأم با فعالیت‌های تبلیغاتی، محقق می‌شود. مدارس احداث‌شده با هدف مذکور، به پایگاه تفکرات افراط‌گرایانه و فرقه‌گرایانه هستند. افزایش تعداد این مدارس در پاکستان از ده هزار مدرسه در سال ۲۰۰۲ به دوازده هزار و صد و پنجاه و سه مدرسه در سال ۲۰۰۶ (یعنی تنها ظرف چهار سال) و فارغ‌التحصیلی نزدیک به دو میلیون و نیم دانش‌آموز از مدارس مزبور (بهادرخانی، ۱۴۰۰: ۱۸۲-۱۸۳)، گواهی بر این مدعا می‌باشد.

در همین حال، ایران عربستان سعودی را متهم کرده است که همراه با ایالات متحده و پاکستان، به ارائه‌ی کمک‌های مستقیم به شورشیان بلوچ می‌پردازد تا منافع ایران را از طریق بی‌ثبات‌سازی به خطر بیندازد. ایران به ویژه بر اعمال خشونت‌آمیز جنرال‌الله علیه منافع رژیم تأکید می‌کند که به صورت خاص از سال ۲۰۰۳ افزایش چشمگیری یافت. نباید فراموش کرد که رادیکالیسم بلوچ به دوران اشغال افغانستان توسط شوروی در دهه‌ی ۱۹۸۰ برمی‌گردد. مبارزان بلوچ که برای جهاد استخدام شده بودند پس از اتمام جنگ به ایران بازگشتند و به تشکیل گروه‌های اسلام‌گرا دست زدند؛ از جمله سازمان محمد رسول الله که بعداً به جنرال‌الله و سپس به جیش‌العدل تبدیل شد. نکته‌ی قابل توجه این است که این گروه‌ها که به القاعده یا طالبان افغانستان وابسته نبودند، موفق نشدند پایگاه قابل توجهی در ایران برقرار کنند که دلیل آن عمدتاً به نفوذ روحانیونی مانند مولوی عبدالحمید بر می‌گردد (Faramarzi, 2008). به نظر می‌رسد که پس از جهاد ضد شوروی، اولویت اصلی دولت ایران بر مهار نفوذ عربستان در این کشور بوده است. با وجود این، چون اهل سنت همگن نیستند،

پس مشکل بتوان به سادگی میزان تأثیرپذیری آنها را در جریان افزایش فضای رقابتی بین ایران و عربستان اندازه‌گیری نمود. این مسئله به خصوص در سیستان و بلوچستان که گروه‌های شبه‌نظامی، فرقه‌های مذهبی، جدایی‌طلبان و سایر گروه‌ها در یک بستر جغرافیایی وسیع و دور از مرکز به فعالیت مشغولند، آشکارتر از سایر نقاط به نظر می‌رسد.

نقش پاکستان

روابط پاکستان و ایران، با این که اخیراً به سمت بهبودی رفته است، اما به دلیل سال‌ها رقابت ریشه‌دار و بی‌اعتمادی می‌توان آن را «ناکارآمد» خواند (Christensen, 2011). از نقطه‌نظر تاریخی، پاکستان و ایران از طرف‌های مخالف و درگیر در منطقه حمایت کرده‌اند؛ به این معنا که ایران، پس از خروج شوروی از افغانستان، در حمایت از نیروهای ضد طالبان، به هند، ترکیه، آسیای مرکزی و غرب پیوست، در حالی که پاکستان و عربستان سعودی آشکارا از طالبان حمایت کرده‌اند. انقلاب اسلامی ایران بر روابط مبهم ایران و پاکستان افزود. این واقعیت که پاکستان به عنوان دوست ایالات متحده دیده می‌شود و وام‌های هنگفت و کمک‌های توسعه‌ای از آمریکایی‌ها دریافت می‌کند، بر بی‌اعتمادی دوجانبه بین این کشور و ایران افزود. مهم‌تر از همه این که انقلاب ایران به درگیری‌های شدید بین سنی و شیعه در پاکستان دامن زد؛ طوری که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ این کشور وارد خشونت‌های فرقه‌ای شدید شد و ایران در عوض بر طبق سیاست همیشگی خود، فعالانه از اقلیت‌های شیعه حمایت کرد. یکی از صاحب‌نظران در این مورد می‌نویسد: «تأثیر انقلاب شیعی، بسیاری از حاکمان عرب و همچنین رژیم نظامی پاکستان را که در تلاش برای ایجاد یک نظام اسلامی از نوع دیگر بود، نگران کرد [...] پاکستان به میدان جنگ نیابتی درون اسلام تبدیل شد. ایران و عربستان سعودی هر کدام از متحدان خود حمایت کردند. دولت عربستان به طور مداوم مکتب فکری دیوبندی را در پاکستان تأمین مالی کرد که شباهت‌های زیادی به نسخه‌ی وهابی اسلام داشت [...] ظهور گروه‌های ستیزه‌جوی فرقه‌ای مورد حمایت خارجی‌ها به سمت یک چرخه‌ی به ظاهر پایان‌ناپذیر از خشونت حرکت کرد» (Hussain, 2007: 93). در هر صورت، تداوم خشونت‌های فرقه‌ای در پاکستان به سوء ظن موجود بین این کشور و ایران دامن زده و عملاً تصویر دیگری از مناقشه‌ی شیعی - وهابی را منعکس می‌سازد.

با وجود این، ایران و پاکستان نگرانی‌های مشترکی نیز دارند و نمی‌توان روابط آنها را صرفاً بر اساس تضاد علایق مورد تحلیل قرار داد. از یک طرف، پاکستان از بُعد اقتصادی و واردات انرژی، به ذخایر گاز و نفت ایران وابستگی دارد و از طرف دیگر، هر دو کشور در منطقه‌ی پرآشوب بلوچستان به طرق مختلف با مشکلات یکسانی روبرو هستند که به قاچاق مواد مخدر و فعالیت گروه‌های مقاومت ملی‌گرای منطقه‌ای بر می‌گردد. نظر به وجود این نقاط اشتراک، در ده سال گذشته تلاش‌های زیادی برای آشتی و عادی‌سازی روابط بین دو کشور صورت گرفته است که تشکیل کمیسیون مشترک وزیران پاکستان و ایران برای امنیت را باید یکی از نقاط عطف آن دانست. علاوه بر این، باید از اعلامیه‌ی کابل در مورد روابط خوب همسایگی در سال ۲۰۰۲، توافقنامه‌ی تجارت ترجیحی در سال ۲۰۰۴ و گفتگوهای سه‌جانبه بین ایران، پاکستان و افغانستان نیز نام برد.

البته ذکر این نکته ضروری است که حسن نیت طرفین در برقراری «گفتگوهای سه‌جانبه» و عادی‌سازی روابط نمی‌تواند تفاوت در اهداف استراتژیک بین ایران و پاکستان را نادیده بگیرد. تعهد مشترک هر دو کشور به ریشه‌کنی افراط‌گرایی و تروریسم، لزوماً به معنای تغییر رادیکال در سیاست‌های همسایگی و منطقه‌ای دو کشور نیست و معمولاً ایران و پاکستان از ورود به جزئیات و مصادیق عینی آن خودداری می‌کنند. در این مورد، نقل قول محمدرضا بهرامی، سفیر سابق ایران در کابل، گویای پیچیدگی موضوع و نگاه انتقادی ایران به پاکستان است: «در واقع به نظر می‌رسد که کشور پاکستان که پر است از بحران‌های خفته، خود بخشی از مشکل باشد و نه راه حل» (Christensen, 2011). در عوض، ناقدان پاکستانی هم با صراحت می‌گویند: «خط رسمی ایران و پاکستان هرچه باشد، ظاهراً سازمان‌های اطلاعاتی هر دو کشور رقبای افراطی برای همدیگر هستند. ایران هرگز اجازه نخواهد داد که یک دولت کامل با حمایت پاکستان از طالبان در افغانستان قدرت بگیرد» (Christensen, 2011). با این حال، ایران همچنان رسماً از راه حل منطقه‌ای برای بحران افغانستان حمایت می‌کند و اگر چه این کشور و پاکستان با هم به رقابت می‌پردازند، اما متحدان سستی نیز برای یکدیگر به شمار می‌روند و این امری است که به خصوص در زمانه‌ی خروج ایالات متحده و ناتو از منطقه، می‌تواند فرصت همکاری‌های بیشتری را به آنها بدهد که یکی از بهترین نمونه‌های آن، احداث خط لوله‌ی صلح برای انتقال گاز ایران به پاکستان و هند^۱ است (MESH, 2009).

هم حضور طالبان و هم جدایی طلبان قومی بلوچ امنیت را در این منطقه که دارای اهمیت

^۱- Iran-Pakistan-India Gas Pipeline

ژئوپلیتیک خاصی است، پیچیده می‌کند؛ زیرا این منطقه‌ی محصور در خشکی، افغانستان را به بنادر پاکستان متصل می‌کند. به ویژه از زمان سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، شهر کویته در مرز افغانستان به عنوان پایگاه طالبان به این گروه خدمت‌رسانی کرده است. علاوه بر این، از زمستان ۲۰۰۲، ملا عمر شورای بانفوذ کویته را تأسیس کرد و از این شهر و بقیه‌ی بلوچستان پاکستان به عنوان پناهگاهی امن در برابر حملات ایالات متحده در افغانستان استفاده کرد. عدم تمایل پاکستان برای خاتمه دادن به پناهندگی طالبان در بلوچستان، فقط روابط کرزی با پاکستان و ایالات متحده را محدود کرد و البته از سوی دیگر، روابط ایران و پاکستان را پیچیده کرده است. موضع پاکستان ایران را متقاعد کرده است که این دو کشور هنوز از نیروهای مخالف در افغانستان حمایت می‌کنند. در هر صورت، همکاری ایران و پاکستان که به دلیل حمایت پاکستان از طالبان مخدوش شده است، با معضل شبه‌نظامیان فرقه‌ای از جمله جندالله که ایران سعی در دفع آنها دارد بُعد دیگری به خود گرفته است؛ چرا که با وجود برنامه‌ی توافقی شده‌ی کشورها در مبارزه با مواد مخدر، قاچاق و تروریسم، ایران پاکستان را به میزبانی جندالله متهم می‌کند و در مواردی اقدام به بستن مرزهای خود با پاکستان در اقدامی تلافی‌جویانه می‌کند و در واکنش به اعتراضاتی که این اتهام‌زنی را ناشی از تفکر توطئه‌گرایانه‌ی جمهوری اسلامی می‌دانند، به وقایعی که در منطقه رخ می‌دهند اشاره می‌کند و آنها را دلیلی بر اثبات مدعای خود می‌داند (Harrison, 2009). همانطور که قبلاً دیدیم، تهران آمریکا و انگلستان را متهم می‌کند که با اجازه دادن به قاچاق گسترده‌ی مواد مخدر (از جمله منابع درآمدی عمده‌ی گروه‌های شبه‌نظامی) و حمایت از جندالله، در امور داخلی ایران مداخله می‌کنند. در واقع ایران حملات جندالله را بخشی از تلاش‌های ایالات متحده در راستای سیاست تغییر رژیم می‌داند که به صورت نیابتی و با سوء استفاده از اقلیت‌های قومی در امتداد مرزهای افغانستان (و نیز عراق در غرب کشور) انجام می‌شود. به عبارت دیگر، اقدامات مزبور را باید به مثابه نوعی جنگ نرم از جانب ایالات متحده، انگلستان، اسرائیل و عربستان سعودی به قصد بی‌ثبات کردن مرزهای ایران در نظر گرفت (Christensen, 2011). چنین اعتراضی را می‌توان در کلام سیاستمداران ایرانی مشاهده نمود. علی لاریجانی پس از حملات جندالله در سال ۱۳۸۷ اظهار داشت که وقوع این حادثه، نشانه‌ی دشمنی آمریکا با کشور ایران است.

به هر حال باید قبول کرد که اقدامات جندالله، نقطه‌ی دردناکی در روابط پاکستان و ایران بوده است؛ امری که در حمایت پاکستان از طالبان نیز انعکاس پیدا می‌کند. میزبانی پاکستان از جندالله در

دوران ریاست جمهوری بوش و پرویز مشرف، تنش‌های زیادی را تا قبل از تحویل عبدالملک ریگی و اعدام وی توسط ایران به وجود آورد و با این که از آن زمان تا کنون روابط دو کشور بهبود یافته است، اما ایران در عمق وجود خود به پاکستان به چشم مجری سیاست‌های ایالات متحده‌ی آمریکا در منطقه می‌نگرد و البته همین نگاه را نسبت به رقیب اصلی خود در منطقه، یعنی عربستان سعودی، نیز دارد که شرح آن قبلاً گذشت.

نتیجه‌گیری

علاوه بر رقابت‌های ایران با آمریکا، انگلستان، اسرائیل و به خصوص عربستان و نیز پادشاهی‌های عربی حاشیه‌ی خلیج فارس به رهبری عربستان و اثرات فلج‌کننده‌ی تحریم‌های اقتصادی علیه ایران به دلیل برنامه‌ی هسته‌ای این کشور، تجدید حیات شورشیان و گروه‌های شبه‌نظامی در سیستان و بلوچستان می‌تواند به شدت بر ثبات ایران و در نتیجه کل منطقه تأثیر بگذارد. به زعم ایران، با این که تروریست‌های مزبور در سطح محلی به اقدامات خرابکارانه و بی‌ثبات‌کننده دست می‌زنند، اما با این حال روز به روز در حال ادغام شدن در ایدئولوژی جهانی جهاد و رادیکالیسم اسلامی هستند که اختلافات فرقه‌ای بین سنی و شیعه، بخشی از هویت وجودی آن محسوب می‌شود که نمونه‌ی خطرناک و فاجعه‌آمیز آن را در روی کار آمدن داعش در بخشهایی از سوریه و عراق دیدیم. علاوه بر این، فراتر از خاستگاه و علایق ایدئولوژیک و عقیدتی، گروه‌های تروریستی فوق به صورت نیابتی در حال انعکاس منازعات منطقه‌ای هستند که به ویژه بین ایران و عربستان سعودی به عنوان رهبران جهان شیعی و سنی وجود دارد. اینجاست که کنشگری ژئوپلیتیک گروه‌های نیابتی و فرقه‌های شبه‌نظامی و ستیزه‌جو و قدرت‌تأثیرگذاری آنها از طریق تحرکات فرامرزی و دست زدن به اقدامات خشونت‌آمیز، می‌تواند حائز اهمیت باشد و مطالعات مربوطه نباید از وجودشان غافل باشند. این امر بالاخص وقتی معنادار است که سیستان و بلوچستان، به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص خود (دوری از مرکز، محرومیت از منابع و امکانات، عدم دخالت داده شدن در فرآیندهای تصمیم‌گیری) و بافت فرهنگی و دینی خود به عنوان اکثریت سنی‌مذهب و غیرفارسی‌زبان، با جمهوری اسلامی ایران که ایدئولوژی شیعی و به رسمیت شناختن فرهنگ و زبان فارسی از جمله مهم‌ترین ویژگی‌های آن به شمار می‌آیند، روابط پیچیده‌ای دارد. به عبارت دیگر، قدرت‌های خارجی از اختلافات موجود بین ایران و شهروندان

سیستانی و بلوچ بهره‌برداری کرده و آنها را خواسته یا ناخواسته به سمت افراط‌گرایی و ستیزه‌جویی سوق می‌دهند. ناحیه‌ی بلوچ‌نشین موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای دارد که عبارت است از انشقاق مرزی و سرزمینی بین ناحیه‌ی بلوچ‌نشین در دو کشور ایران و پاکستان. اینجاست که تمایلات و گرایش‌های جدایی‌طلبانه و مرکزستیز با ایدئولوژی‌های اسلام رادیکال (دیوبندی، سلفی‌گری، اسلام طالبانی و غیره) در هم مدغم می‌شوند و به عبارتی، روابط علی و معلولی بین آنها شکل می‌گیرد. روی هم رفته، اقدامات تروریستی و امنیت‌ستیزانه‌ی گروه‌های مزبور که با کنش‌گری ژئوپلیتیک و بنیادگرایی اسلامی شیعه‌ستیز همراه است و از سوی دولت‌های خارجی منطقه‌ای و غیر منطقه‌ای مورد پشتیبانی واقع می‌شود، اگر چه در کوتاه‌مدت منافع ایران را به ویژه در زمینه‌ی ثبات و امنیت مرزی به خطر می‌اندازد، اما می‌تواند در بلندمدت برای کل منطقه مخاطرات زیادی به دنبال داشته باشد.

منابع

- افشردی، محمدحسین و اکبری، حسین (۱۳۹۳). «تاثیر عوامل ژئوپلیتیکی شیعه بر توسعه نفوذ انقلاب اسلامی»، مجموعه مقالات همایش ژئوپلیتیک شیعه، تهران: انجمن ژئوپلیتیک ایران.
- بشیری، قاسم و امیری، سروش (۱۳۹۹). «نفوذ و ظهور تروریسم و بنیادگرایان مذهبی در مناطق مرزی ایران (مورد مطالعه: مناطق مرزی شرق)»، فصلنامه پژوهش‌های اطلاعاتی و جنایی، سال ۱۵، شماره ۳، پاییز، صص ۹-۳۶.
- بهادرخانی، محمدرضا (۱۴۰۰). «تروریسم در مجموعه امنیتی خاورمیانه و پیامدهای آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران (۲۰۱۹-۲۰۰۱)»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، بهار، شماره ۱۰۳، صص ۱۶۳-۲۱۰.
- پیری، محمد و دورانی، عبدالغفور (۱۳۹۱). «پیدایش تفکر دیوبندی در هندوستان و تاثیر آن بر بلوچستان ایران»، فصلنامه مطالعات شبه قاره هند، سال ۴، شماره ۱۳، زمستان، صص ۷-۲۶.
- التیامی‌نیا، رضا و کامران، حسن (۱۳۹۴). «امنیت و فضاهای پیرامونی ایران، چالش‌های پیش رو، مطالعه موردی: شرق ایران و افغانستان»، فصلنامه جغرافیا، سال ۱۳، شماره ۴۷، صص ۳۵۷-۳۲۵.
- خالدی، حسین؛ دلالت، مراد و پناهی، حمید (۱۳۹۵). «تبیین ژئوپلیتیک بستر و بنیان‌های تروریسم در سیستان و بلوچستان»، فصلنامه امنیت ملی، زمستان، سال ۶، شماره ۲۲، صص ۱۶۸-۱۴۷.
- شعبانی اصل، محمدرضا و پاشایی هولاسو، امین (۱۳۹۶). «شناسایی و اولویت‌بندی عوامل ژئوپلیتیکی موثر بر شکل‌گیری تروریسم در استان سیستان و بلوچستان با رویکرد فازی»، فصلنامه علوم و فنون مرزی، تابستان، شماره ۲۱، صص ۱-۳۰.
- محسنی، رضا علی (۱۳۹۰). «بازشناسی و تحلیل پدیده تروریسم»، فصلنامه مطالعات سیاسی، تابستان، شماره ۱۲، صص ۱۹۹-۲۲۱.
- Christensen, Janne Bjerre (2011), "Strained Alliances: Iran's Troubled Relations to Afghanistan and Pakistan", DIIS REPORT, 2011: 03.
- Conan, Neal (2009), "Insurgent Group Jundallah Worries Iranians." Produced by NPR. Talk of the Nation. October 26, 2009. Podcast, transcript. <https://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=114178606>.
- Faramarzi, Scheherezade (2018), "Iran's Sunnis Resist Extremism, but for how long?", Atlantic Council, 2018. Stable URL: <http://www.jstor.com/stable/resrep16800>
- Fateme Shayan (2020), "A Critical Perspective on Terrorism: Case Study of Jundallah and Jeish ul-Adl in Iran", Critical Studies on Terrorism, DOI: 10.1080/17539153.2020.1759956

- Hardy, Roger (2010), "Profile: Iran's Jundullah militants." BBC News, June 20th.
- Harrison, Selig. S. (2009), "Tehran's Biggest Fear", The New York Times, 28 December 2009.
- Hussain, Zahid (2007), *Frontline Pakistan. The Struggle with Militant Islam*, Columbia University Press.
- Kakar, Sher Ali; Abdul Manan Kakar; Adil Zaman and Mumtaz Ali Baloch (2018), "Saudi-Iranian Relations; The Proxy Conflicts and Implications for Balochistan", Bi-Annual Research Journal "BALOCHISTAN REVIEW" ISSN 1810-2174 Balochistan Study Centre, University of Balochistan, Quetta (Pakistan) VOL. XXXVIII NO. 1, 2018.
- Lynch, Colum (2010), "Ahmadinejad's Letter to Ban Ki-moon," *Foreign Policy*, April 23, 2010, <https://foreignpolicy.com/2010/04/13/ahmadinejads-letter-to-ban-ki-moon/>.
- MESH (2009), "Iran-Pakistan pipeline: Iran's new lifeline", Middle East Strategy at Harvard, Harvard University Press, May 29th, 2009.
- Noraiee, Hoshang (2005), "Sunni Militants in Iran: Activities, Ideological Sources and Political Strategies" *International Research Journal of Social Sciences*, Vol. 4(3), March 2005, 79-87.
- Ommani, Ardeshir (2007), "U.S. Support for Terrorism Targeting Iran", *Tehran Times*, April 24, 2007, NewsBank; "U.S. Terrorism," *Iran News*, February 19, 2007, NewsBank.
- Rosie, G. (1987), *The Dictionary of International Terrorism*, New York: Paragon House.
- Roy O. (2001), "Has Islamism a future in Afghanistan?" W. Maley and W. Maley. L. (Ed.). *Fundamentalism Reborn? Afghanistan and the Taliban*, London: Hurst and Company.
- Ryan, Maria (2002), "Inventing the 'Axis of Evil': The Myth and Reality of U.S. Intelligence and Policy-Making After 9/11," *Intelligence and National Security* 17, no. 4 (December 1, 2002).
- Seymour M. Hersh (2006), "The Iran Plans," *The New Yorker*, April 10, <https://www.newyorker.com/magazine/2006/04/17/the-iran-plans>.
- Ur Rehman, Zia (2014), "The Baluch insurgency: linking Iran to Pakistan", NOREF Report, May 2014.
- Warnaar, Maaik (2011), "So Many Similarities: Linking Domestic Dissent to Foreign Threat in Iran", Working paper, Knowledge Program Civil Society in West Asia, March 2011, 8, <https://openaccess.leidenuniv.nl/bitstream/handle/1887/32220/WP%20%20Warnaar.pdf?sequence=1>.